

ماهیت شناسی تأویل بر اساس روایتی از تفسیر نعمانی و تأویل معروف و منکر در پرتو آن

سید محمد رضوی^۱

چکیده

معروف و منکر از جمله اموری است که همواره مورد توجه شریعت قرار داشته و بر هیچ اندیشمندی جایگاه و نقش کلیدی آن، به منظور تحقق احکام و فرامین الهی پنهان و پوشیده نمی باشد. در این میان، آنچه بیش از پیش مورد توجه محققین و اهل قلم قرار گرفته است، نگاه سنتی به مسئله امر به معروف و نهی از منکر و ذکر مصادیق مختلف و بررسی آثار و پیامدهای اجتماعی آن بوده است. و اما آنچه مغفولاً عنه واقع شده، تأویل معروف و منکر و به عبارت دیگر مصداق اتم و اکمل و به دیگر سخن تأویل اعظم این دو پدیده می باشد. بدین منظور، این مقاله در صدد بررسی معروف و منکر از منظر تأویل خواهد بود. نگارنده بر این باور است که محقق گشتن معروف - با تعریف و تأویلی که از آن ارائه می شود - خود زمینه ساز بروز و ظهور تمام مصادیق معروف خواهد بود. و در مقابل، انکار چنین معروفی، به انکار دیگر معروفها و امر به تمام منکرها خواهد انجامید. بدین منظور ابتداء بحثی کوتاه درباره تأویل و رسوخ در علم خواهیم داشت و به دنبال آن به بررسی انواع تأویل به روایت «نعمانی» و به نقل از امیر مؤمنان (ع) همت خواهیم گمارد. و پس از آن بخشی از این انواع تأویل را که مرتبط با موضوع مورد بحث می باشد، مورد توجه و امعان نظر قرار خواهیم داد.

کلید واژه ها: تأویل، رسوخ مطلق، رسوخ نسبی، کاتب نعمانی، انواع تأویل، معروف، منکر، ابن تیمیه.

۱- گفتاری درباره تأویل

اهل قلم و صاحبان اندیشه، به گونه های متفاوت از تأویل قرآن و تعاریف مختلفی که درباره آن ارائه شده است، سخن به میان آورده اند که البته در این مقام قصد برجسته کردن آن تعاریف و نظرات را نداریم. که خود بحثی مفصل و جدای از مقاله حاضر را می طلبد^۱. بنابراین در این نوشتار به آن بخش از مباحث تأویل خواهیم پرداخت که به نحوی از انحاء مرتبط با موضوع مورد بحث باشد.

و اما برای ورود به بحث و درسر آغاز سخن- و از آنجا که تأویل معروف و منکر مورد توجه و عنایت این مقاله تحقیقی قرار دارد- ضروری به نظر می رسد که به یک سؤال اساسی که برگرفته از آیه هفتم از سوره آل عمران می باشد پاسخ دهیم. و آن سؤال این است که آیا فقط خداوند از تأویل قرآن آگاه است و یا آنکه راسخان در علم نیز همچون خداوند - و به اذن الهی- از تأویل آن مطلع می باشند؟

پاسخ به این سؤال در ارتباط با بررسی دو مشرب فکری متفاوت از یکدیگر است که هریک به گونه ای خاص این آیه را مورد توجه قرار داده است. به عبارت دیگر باید به این سؤال پاسخ داد که آیا حرف «واو» در آیه «و ما يعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم...» عاطفه است و یا استیناف؟

البته در این میان برخی از علماء، بر استیناف بودن «واو» تأکید کرده اند. (طباطبایی، ۳/۳۲) این باور بدان معناست که آیه مذکور، تأویل را فقط مختص به خداوند می داند.^۲

در مقابل عدّه دیگری از دانشمندان- و بر اساس احادیث متعددی که در این باره، از حضرات معصومان (ع) روایت شده است- «واو» را عاطفه دانسته اند (لاهیجی، ۱/۲۹۸ و بحرانی، ۱/۵۹۷ و حویزی، ۱/۳۱۲) ! پذیرش این سخن در بردارنده این مفهوم است که «راسخان در علم» نیز از تأویل قرآن آگاه خواهند بود. و بنا بر همان دسته از روایات «راسخان در علم» کسی جزء رسول بزرگوار اسلام و امامان معصوم (ع) نمی باشند

!

^۱- برای آگاهی به اطلاع می رساند که واژه «تأویل» در هفت سوره و پانزده آیه، استعمال قرآنی پیدا کرده است که عبارتند از: ۷/ آل عمران، ۵۹/نساء، ۵۳/اعراف، ۳۵/اسراء، ۳۶/یونس، ۶، ۲۱، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۱۰۰ و ۱۰۱/یوسف، ۷۸ و ۸۲/کهف آنچه که از مجموعه این آیات استنباط می شود آن است که قرآن کریم، این واژه را در معانی ذیل مورد استفاده قرار داده است: ۱- تعبیر خواب و عنایت یافتن حقیقت امری، ۲- هدف و مقصود نهایی از یک کار شبهه ناک و شک برانگیز، ۳- عاقبت و فرجام کار، ۴- تحقق وعده و وعیدهای الهی، ۲- البته هرچند علامه طباطبائی «واو» را در آیه مورد بحث استیناف در نظر گرفته اند. که به تبع آن، علم به تأویل قرآن، مختص به خداوند می شود. اما ایشان بر این باورند که اهل بیت (ع) به علت احراز مقام تطهیر و از آنجا که به اراده الهی از هر گونه رجس و پلیدی مصون و محفوظ مانده اند، از تأویل قرآن آگاه هستند. زیر خداوند مَس و لمس حقیقت کلام خود را به تطهیر یافتگان اختصاص داده است: «ولا یمسه الا المطهرون». بنگرید به: طباطبائی، ۳/ ۲۱ الی ۳۴ و ج ۱۹/ ۱۴۲.

۱-۱ - رسوخ مطلق و رسوخ نسبی

به نظر می رسد که این اختلاف نظر در عاطفه و یا استیناف بودن حرف «واو» از آنجا ناشی شده است که مفهوم مطلق و یا نسبی بودن رسوخ در علم مورد غفلت واقع شده است.

آنچه که از تعالیم و آموزه های معصومان (ع) دریافت می شود، آن است که رسوخ در علم مفهومی است کاملاً نسبی که متناسب با افراد مختلف از شدت و ضعف برخوردار می باشد. البته آنگاه که «واو» عاطفه باشد، این رسوخ مفهومی مطلق و بی قید و شرط خواهد داشت که گستره آن تمام تأویل قرآن را شامل خواهد شد و این مقام برای احدی، جز پیامبر گرامی اسلام و حضرات معصومین (ع) قابل تصور نخواهد بود. (حسینی استرآبادی، ۱۰۶ و ۱۰۷)

و اما در حالت دوم و با فرض استیناف بودن «واو» رسوخ در علم مفهومی نسبی خواهد داشت و گستره این تأویل نسبت به افراد متفاوت قابلیت افزایش و کاهش را پیدا خواهد نمود.

حدیث ذیل که از امام باقر (ع) روایت شده است، مؤید این گفتار است:

«ان رسول الله افضل الراسخين في العلم فقد علم جميع ما انزل الله عليه من التنزيل و التأويل و ما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلم تأويله و اوصياؤه من بعده يعلمون تأويله و الذين لا يعلمون تأويله اذا قال العالم^۱ فيه بعلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا (قمی، ۹۶/۱) یعنی: «بی تردید رسول خدا برترین راسخان در علم است که از تمام آنچه خداوند از تنزیل و تأویل بر او نازل کرده است، آگاه است. و اینگونه نیست که خداوند بر او چیزی فرو فرستد و آن حضرت تأویلش را نداند. و البته اوصیاء و امامان بعد از او نیز از تأویل قرآن آگاه هستند. و اما کسانی [از شیعیان ما] که تأویل را نمی دانند، آنگاه که عالم درباره آن از روی علم و آگاهی سخن گوید، می گویند: بدان ایمان آوردیم. همه آن از جانب پروردگار ماست.»

این روایت - در نیمه نخست آن - بر عاطفه بودن حرف «واو» تاکید می کند. در این صورت رسوخ در علم، مفهومی مطلق خواهد داشت و راسخان در علم - همانطور که پیش از این نیز بیان نمودیم - کسانی جز پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) نخواهند بود. و اما نیمه دوم روایت بر این واقعیت صحنه می گذارد که پیروان امامان معصوم (ع) که خود را مقید به تبعیت از سخنان ایشان می دانند، هرگاه از تأویل قرآن مطلع نباشند با مراجعه به گفتار معصوم (ع) از آن تأویل آگاه خواهند گشت و در مقام رضا و خشنودی - و بی آنکه به

^۱ - مقصود از عالم (دانا) که در این روایت و بسیاری از روایات دیگر به آن تاکید شده است اهل بیت (ع) می باشند!

دنبال فتنه انگیزی و ارائه تأویلات باطل از خود باشند- چنین اظهار می دارند: بدین سخن ایمان آوردیم و بر این باور هستیم که همه آن از جانب پروردگار ماست!

البته این اعتراف به عجز و ناتوانی در تأویل قرآن- که از نیمه دوم روایت استنباط می شود- بر استیناف بودن حرف «واو» و به تبع آن بر رسوخ نسبی این دسته از مخاطبین صحّه می گذارد.

از این روست که امیر مؤمنان (ع) در بیان نورانی خویش، این عجز و ناتوانی را اینگونه مورد تعریف و تمجید قرار داده است: و اعلم ان الراسخين في العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغيوب، الاقرار بجمله ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب فمدح الله اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علماً و سمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً (سید رضی، خ ۹۰):

«بدان که راسخان در علم کسانی هستند که اقرار به نادانی نسبت به تفسیر همه امور غیبه ای که از ایشان پنهان است، آنان را بی نیاز ساخته از این که بخواهند با سختی و مشقت از دربهایی که پیشاپیش عالم غیب زده شده است وارد شوند. پس خداوند این اعتراف به عجز و ناتوانی شان را از رسیدن به آنچه که احاطه علمی به آن ندارند ستوده و تعمق نکردن ایشان نسبت به آنچه که بحث و بررسی کنه آن را بر آنان تکلیف ننموده، رسوخ در علم نامیده است.

۱-۲: حاصل کلام

و اما نتایجی که از دو مبحث پیشین به دست می آید به ترتیب ذیل است:

الف- در صورت عاطفه بودن حرف «واو» رسوخ در علم مطلق و بی قید و شرط خواهد بود و راسخان در علم- که رسول خدا و امامان معصومند- نیز به اذن الهی از تأویل قرآن آگاهند.

ب- در صورتی که حرف «واو» استیناف باشد، رسوخ در علم نسبی و تابع شرایط و متناسب با افراد مختلف تغییر خواهد کرد. در این حالت راسخان در علم- نه پیامبر و امامان معصوم- بلکه شیعیان و پیروان آنها هستند که بدون گرفتار آمدن در باتلاق تأویلات ناروا و باطل، به عجز و ناتوانی خود در فهم تأویل قرآن اعتراف نموده و خود را مقید به بهره مند گشتن از کلام معصوم (ع) می دانند.

ج- خدای متعال این اعتراف به عجز و نادانی را در قرآن ستوده و آن را رسوخ در علم نامیده است.

۲- بررسی انواع تأویل به روایت نعمانی^۱

ضرورت پرداختن به این بخش از تحقیق از آنجا اهمیت می یابد که فهم و درک صحیح دو موضوع «معروف» و «منکر»- که از منظر تأویل مورد مطالعه قرار خواهد گرفت- متوقف به طرح این عنوان می باشد.

آنچه که در ذیل می آید ، حدیثی است که آن را علامه مجلسی در جلد نود بحارالانوار ، از کاتب نعمانی ، به نقل از امیر مؤمنان (ع) روایت کرده است.

این روایت در بیان انواع و اقسام آیات قرآن می باشد. علامه مجلسی در ابتداء سخن ، از این روایت چنین یاد می کند : «ما ورد عن امیر المومنین صلوات الله علیه فی اصناف آیات القرآن و انواعها و تفسیر بعض آیاتها ، بروایه النعمانی و هی رساله مفرده مدونه کثیره الفوائد ، نذکرها من فاتحتها الی خاتمتها». (مجلسی، ۱/۹۰)

البته اصل این روایت ، بالغ بر نود و اندی صفحه است که فقط به بخشی از آن که مرتبط با عنوان مقاله است ، اشاره خواهد شد. و در صورت لزوم توضیحاتی در خور از آن ارائه خواهیم کرد.

در این حدیث شریف ، تأویل قرآن به انواع ذیل تقسیم شده است :

۱- تأویله فی تنزیله

۲- تأویله قبل تنزیله

۳- تأویله مع تنزیله

۴- تأویله بعد تنزیله

^۱- نام او محمد ، فرزند ابراهیم و کنیه اش ابوعبدالله ، ملقب به کاتب نعمانی است. وی یکی از بزرگان محدثین شیعه امامیه در اوائل قرن چهارم هجری و معروف به ابن زینب است. که در بغداد به سر برد و سپس راهی شام گشت و در همان دیار درگذشت (نجاشی ، ص ۳۸۲) از شاگردان ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی- صاحب کتاب ارزشمند و گرانمایه کافی- است. که بخش عمده دانش را از او فرا گرفت و از آنجا که احادیث استاد خود را می نگاشت ، به عنوان «کاتب» شهرت یافت. (تهرانی، ۴/ ۳۱۸).

۱-۲ - تأویله فی تنزیله :

«فاما الذی تأویله فی تنزیله فهو کل آیه محکمه نزلت فی تحریم او تحلیل شیء من الامور المتعارفه الی کانت فی ایام العرب ، تأویلهای فی تنزیلهای فلیس یحتاج فیها الی تفسیر اکثر من تأویلهای و ذلک قوله تعالی فی التحریم : حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم.....(نساء، ۲۳)

و قوله عزوجل فی معنی التحلیل : احل لکم صید البحر و طعامه متاعاً لکم و للسیاره.....(مائده، ۹۶) و مثل ذلک فی القرآن کثیر^۱..... « : (مجلسی، ۶۸/۹۰) یعنی: «و اما مقصود از آیاتی که تأویل آن در تنزیلش نهفته است ، هر آیه محکمی است که در حرام و یا حلال بودن چیزی - که در روزگار اعراب شناخته شده و از جمله امور متعارف بوده است - نازل شده است. که تأویل این بخش از آیات در تنزیلش می باشد. یعنی نیازی به توضیح و تفسیر بیش از تأویل نمی باشد^۱. و نمونه این آیات ، این سخن خداوند در تحریم است که فرمود : بر شما [ازدواج با] مادران و دختران و خواهرنتان حرام شده است..... و نیز این گفتار پروردگار که در حلیت [صید] چنین بیان داشته است : شکار دریا و خوراک آن برای شما حلال شده است تا شما و کاروانیان از آن بهره مند گردید. نمونه این گونه آیات در قرآن بسیار است.

۲-۲ - تأویله قبل تنزیله :

« و اما الذی تأویله قبل تنزیله فهی الامور الی حدثت فی عصر رسول الله مما لکم یکن الله انزل فیها حکماً مشروحاً و لم یکن عند النبی فیها شیءٌ و لاعرف ما وجب فیها..... و مثل ذلک الظهار فی کتاب الله فانّ العرب کانت اذا ظاهر رجل منهم امراته حرمت علیه الی آخر الابد..... : (همو، ۶۹ و ۷۱) « و اما آن دسته از آیاتی که تأویلش پیش از تنزیل آن می باشد ، در ارتباط با اموری است که در زمان رسول خدا رخ داده و اما تا آن زمان ، خداوند درباره آن حکمی مشروح فرو نفرستاده بود. و رسول خدا (ص) نیز توضیحی درباره آن نداشت و چیزی از آنچه که درباره این امور واجب و الزامی بود ، نمی دانست و نمونه این امور مسئله «ظهار» است که در کتاب خدا [از آن سخن به میان آمده است]. و آن چنین بود

^۱ - البته این دسته از آیات ، از حیث اینکه در نگاه نخست و برداشت ابتدایی از متن ابهام زا نبوده و همگان یک استنباط واحد از آن خواهند داشت ، در کلام امیر مؤمنان (ع) در شمار آیاتی گنجانده شده است که نیازمند به توضیح نمی باشد. اما هرگاه با نگاهی دقیق تر - و برای بررسی تمام جوانب آیه - به آن بنگریم ، ناگزیر از آن خواهیم بود که در این قسم از آیات نیز با طرح سؤالات متفاوت به فهم و درک خود از آیات ، عمق و ژرفای بیشتری ببخشیم. لازم به یادآوری است که این بخش از انواع تأویل ، با موضوع مقاله پیوندی ندارد. بدین خاطر از توضیح درباره آن خودداری می نمایم.

که در میان اعراب ، هرگاه مردی با همسرش اظهار می نمود ،همبستر گشتن با او برای همیشه بر وی حرام می گشت»^۱.

۲-۳ - تأویل مع تنزیله

و اما ما تأویل مع تنزیله فمثل قوله تعالی : «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین» (التوبه، ۱۱۹) فیحتاج من سمع هذا التنزیل عن رسول الله (ص) ان يعرف هولاء الصادقین و يجب علی الرسول ان یدلّ علیهم و يجب علی الامه حیثند امثال الامر و مثله قوله تعالی : یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (النساء، ۵۹) فلم یستغن الناس فی هذا المعنی بالتنزیل دون التفسیر.....: (مجلسی، ۷۸/۹۰) یعنی: « و اما آن دسته از آیاتی که تأویلش به همراه تنزیل است ،همانند این گفتار خداوند است که فرمود : ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید. پس هرکس که این تنزیل را از رسول خدا بشنود ، نیازمند خواهد بود که این راستگویان را بشناسد. [تا بتواند با ایشان همراه گردد] و بر پیامبر نیز واجب است که [مردم را] به ایشان دلالت کند. در آن هنگام است که بر امت نیز واجب خواهد بود که از امر پیامبر اطاعت کنند.

نمونه دیگر از این قسم از تأویل ، این سخن خداوند است که فرمود : «ای کسانی که ایمان آوردید ،خدا و رسول و صاحبان امر را که از شما هستند اطاعت کنید». که مردم در این معنی به تنزیل آیه - و بی مدد تفسیر و شرح آن - نمی توانند اکتفا کنند. [و پس از تفسیر رسول خدا ، خواهند توانست که صاحبان امر را شناخته و خود را ملزم به تبعیت از ایشان بدانند].

مقصود از این بخش از تأویل که اهمیت بسزایی در درک هرچه بهتر موضوع مقاله خواهد داشت ، آن است که تأویل - که همان تفسیر آیات مجمل است - می بایست تنزیل آیه را همراهی کند. به عبارت دیگر میان تأویل - که شرح و توضیح رسول خدا و امامان معصوم (ع) است - و تنزیل - که همان آیات مجمل قرآن می باشد - معیتی حاصل شود. که پیامد آن معیت ابهام زدائی از فهم آیات خواهد بود.

از این روست که امیر مؤمنان در بخشی دیگر از این گفتار در ارتباط با این آیات مجمل چنین می فرماید : «انما انزلها الله و امر بها فی کتابه مجمله غیر مشروحه للناس فی معنی التنزیل و کان رسول الله هوالمفسر لها و المعلم للامه کیف یؤدونها»: (همو)

^۱ - از آنجا که این بخش از انواع تأویل نیز ، همچون مورد پیشین ، ارتباطی با موضوع مقاله ندارد ، از توضیح درباره آن صرف نظر کرده و خوانندگان محترم را برای کسب اطلاعات بیشتر به صفحات ۶۹ الی ۷۷ بحارالانوار ، ارجاع می دهیم.

«همانا که خداوند آن آیات را فرو فرستاد و در کتاب خود به آن فرمان داد. در حالی که [آن آیات] مجمل بود و در مقام تنزیل برای مردم شرح داده نشده بود. و این رسول خدا بود که آن آیات را تفسیر می کرد و معلم امت در چگونگی ادای آن آیات بود».

پس از آن امام (ع) به مواردی چون نماز، روزه، زکات و حج و دیگر فرائض دینی و نیز شجره ملعونه و قومی که مشمول خشم و غضب الهی قرار گرفته اند اشاره کرده و بیان می دارند که مردم در تمام این موارد و به منظور فهم آیات، نیازمند به شرح و توضیح رسول خدا و اوصیاء و اولیای الهی می باشند.

آن حضرت در توضیح آیه «یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یسوا من الآخرة کمایس الکفار من اصحاب القبور» (الممتحنه، ۱۳) چنین می فرماید: «وجب علی الامه ان یعرفوا من غضب الله علیهم ليعرفوا باسمائهم حتی یتبرؤا منهم و لا یتولوهن. قال الله تعالی: «و جعلنا هم ائمة یدعون الی النار و یوم القیامه لا ینصرون» (القصص، ۴۱) و مثل ذلك کثیر فی کتاب الله تعالی من الامر بطاعه الاصفیاء و نعتهم و التبری ممن خالفهم و قد خرج رسول الله مما وجب علیه و لم یمض من الدنیا حتی ینبئ للامه حال الاولیاء من اولی الامر و نص علیهم و اخذ البیعه علی الامه بالسمع لهم و الطاعه و ابان لهم ایضاً اسماء من نهاهم عن ولايتهم. فما اقل من اطاع فی ذلك و ما اکثر من عصی فیهِ و مال الی الدنیا و زخرفها فالویل لهم: (مجلسی، ۷۹/۹۰) یعنی: «بر امت واجب است که آن کسانی را که خداوند بر ایشان غضب کرده است - با نام - بشناسند. تا آنکه از ایشان بیزاری جسته و با آنان طرح دوستی مریزند. خداوند متعال فرمود: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش فرا می خوانند و روز قیامت یاری نمی شوند.

نظیر این آیات در کتاب خدا - که به اطاعت از برگزیدگان [الهی] فرمان می دهد و [ویژگی هایشان را] توصیف می کند و به بیزاری جستن از مخالفین ایشان امر می کند - بسیار است. البته رسول خدا آنچه را که در این خصوص بر او واجب بود بیان داشت و از دنیا رخت بر نبست تا آنکه برای امت [اسلام] خصوصیات اولیای از صاحبان امر را - که اهل بیت او باشند - بیان فرمود و بر [نام] ایشان تصریح کرد. و از امت برای گوش سپاری به آنان و اطاعت از دستوراتشان بیعت گرفت. همچنین نام کسانی را که مردم را از پذیرش ولایتشان نهی فرموده بود آشکار نمود.

اما چه اندک بودند کسانی که در این باره [از فرامین رسول خدا] اطاعت کردند و چه بسیار بودند آنانی که سرکشی از اوامر او نمودند. و به دنیا و زخارف و تجملاتش تمایل یافتند. پس وای به حال ایشان [از سرانجام و فرجامی که در انتظارشان خواهد بود].

آنچه که از این گفتار راهبردی حاصل می آید، آن است که شناخت امامان برحق و نیز ائمه کفر که به سوی آتش فرا می خوانند- نه توسط مردم بلکه- به شرح و تفسیر رسول خدا وابسته است. تا آن جناب پرده از حقیقت واقعی ایشان به کنار زده و آنان را به مردم معرفی نماید. (تأویله مع تنزیله).

بنابراین در این مقام، امر به معروف و نهی از منکر معنا و مفهوم حقیقی خود را باز می یابد. به واقع امر به معروف، امر و فرمان به شناخت امامان برحق و نهی از منکر، سرباز زدن از پذیرش ولایت منکرین مقام شامخ امامت است!

البته- و پیش از آنکه به بررسی نوع چهارم از تأویل پردازیم- یادآور این نکته می شویم که بخاطر اهمیت این قسم از تأویل و نقش کاربردی و ماهوی آن در درک هرچه بهتر معروف و منکر، در صفحات آینده به تفصیل به بحث خواهیم نشست!

۲-۴ - تأویله بعد تنزیله:

«و اما ما تأویله بعد تنزیله فهی الامور الّتی اخبر الله عزوجل رسوله أنّها ستکون بعده مثل ما اخبر به من امور القاسطین و المارقین و الخوارج و قتل عمّار جری ذلک المجرى و اخبار السّاعه و الرجعه و صفات القیامه ، مثل قوله تعالى: « هل ينظرون أّلا تأویله یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نردّ فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون» (الاعراف، ۵۳)

و قوله تعالى: « و نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون » (القصص، ۶۵ و ۶۶) فهذه الايات و اشباهها نزلت قبل تأویلها و کلّ ذلك تأویله بعد تنزیله: (مجلسی، ۷۷/۹۰)

و اما آن دسته از آیاتی که تأویلش پس از تنزیل آن می باشد، در واقع اموری است که خداوند رسول خود را از وقوع آن - که پس از رحلت آن حضرت خواهد بود - مطلع ساخته است. نظیر آنچه که از امور مرتبط به «قاسطین» و «مارقین» و «خوارج» به آن جناب خبر داد. و نیز کشتن عمّار^۱ هم بر این اساس توجیه می گردد. اخبار مرتبط به رستاخیز و وقوع آن و رجعت و اوصاف قیامت نیز از جمله این تاویلات است.

^۱ - عمار بن یاسر در جنگ صفین به وسیله ایادی معاویه به شهادت رسید. در حالی که رسول خدا پیشاپیش از شهادت او اینگونه خیر داده بود: تقتل عماراً لفئه الباغیه: عمار را گروه بیدادگر خواهند کشت. ابن ابی یعقوب، ۸۹/۲

از جمله این آیات، این سخن خداوند است که فرمود: «آیا جزء تاویل آنرا انتظار می کشند؟ روزی که تاویل آن بیاید، کسانی که پیش از آن، آنرا از یاد برده بودند می گویند: مسلماً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند، پس آیا شفاعت کنندگانی هستند که ما را شفاعت کنند؟ یا [ممکن است] که بازگردانده شویم و غیر آنچه می کردیم انجام دهیم؟ به یقین به خود زیان زدند و آنچه به دروغ می ساختند از آنان گم شد.» و نیز این گفتار خداوند: «و می خواهیم بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شده اند منت نهیم و آنان را پیشوایان قرار دهیم و آنان را وارثان گردانیم. و در زمین به ایشان قدرت می دهیم و از آنان، به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را که از آن می ترسیدند نشان خواهیم داد.» این آیات و آیات شبیه به آن، قبل از تاویل آن نازل شده است. بنابراین همه این آیات پس از تنزیل خود تاویل خواهند شد»

در این نوع از تاویل است که تنزیل آیات قرآن، همواره رنگ تازگی به خود گرفته و در طی زمان و روزگاران متفاوت، جریان یافته و به حیات خود ادامه می دهد و بر افراد و مصادیق مختلف منطبق می گردد و معانی و مفاهیم جدیدی را بر قامت و پیکره خود به عیان مشاهده می نماید!

آنچه که تا به الان به آن پرداختیم، به واقع ارائه تصویری کلی از انواع تأویلات قرآنی، با استناد به روایت امیر مؤمنان (ع) بود و اما در این مقام ذکر یک نکته مهم می نمایاند و آن اینکه از میان انواع و اقسام چهارگانه ارائه شده از تاویل، مورد سوم (تأویله مع تنزیله) و چهارم آن (تأویله بعد تنزیله) مد نظر این مقاله تحقیقی قرار دارد. جان کلام آن است که از دیدگاه امامیه - چنانکه در بخش نخست مقاله بدان پرداختیم - شناخت تاویل در سطح کلان و تاویل معروف و منکر که مورد نظر این نوشتار است، جزء با رجوع به کلام معصوم (ع) امکان پذیر نمی باشد. بنابراین آنچه که در ذیل تقدیم می داریم مستند به منابع شیعی و گزیده ای از سخنان گوهر بار پیشوایان برحق و امامان معصوم (ع) است که به منظور بازشناسی معروف از منکر و تاویل و حقیقت آن دو بیان خواهد شد.

۳- تاویل «معروف و منکر» از دیدگاه امامیه

گستره مبحث تاویل، همراه با شور آفرینی و نشاطی که در مخاطب و به منظور پیگیری موضوع ایجاد می کند، بی تردید در یک نوشتار تحقیقی به پایان نخواهد رسید و بسیاری از ناگفته ها همچنان باقی خواهد

ماند. بنابراین آنچه که در ذیل ارائه می گردد، مثنی از خروار واندکی از بسیار روایات معتبری است که آنرا اصحاب امامیه به عنوان میراث ماندگار تشیع برای ما محفوظ داشته اند.

وجه مشترک تمام این روایات-وبی هیچ اختلاف و تفاوتی- آن است که تأویل و حقیقت «معروف»، به واقع شناخت امامان بر حق و متعهد دانستن خود از پیروی و تبعیت از ایشان است. و در مقابل تأویل و حقیقت «منکر» انکار مخالفین اهل بیت (ع) و سرباز زدن از پذیرش حکومت باطل ایشان می باشد.

نقش راهبردی و کلیدی که تأویل معروف (شناخت امام (ع)) برایمان به ارمغان خواهد آورد، آن است که این شناخت ما را به حریم امن ایمان داخل خواهد کرد. و در مقابل، انکار چنین معروف و معرفی ما را به وادی کفر و بی اعتقادی در خواهد افکند.

از این روست که حضرت صادق (ع) در کلام گوهر بار خویش چنین فرمود: «من عرفنا کان مؤمنا و من انکرنا کان کافراً» (کلینی، ۱/۳۵۴): هر که ما را بشناسد مؤمن است؛ و هر کس که [مقام] ما را انکار کند کافر خواهد بود. بدین خاطر است که در بیانات معصومین (ع) محبت و مهرورزی به خاندان نبوت، عین ایمان و بغض و کینه توزی نسبت به ایشان عین کفر و بی دینی معرفی شده است. (حبنا ایمان و بغضنا کفر) (همو، ۳۵۵).

جریانات فکری بوجود آمده در تاریخ اسلام و ظهور حکومتهایی چون حکومت معاویه و یزید و خلفای بنی امیه و بنی عباس، که در راستای ضدیت و مخالفت با مقام شامخ امامت شکل گرفت، از جمله مصادیق بارز چنین منکراتی است.

برای مثال نمود آشکار آنرا می توان در سه جنگ جمل و صفین و نهروان مشاهده کرد. که به واقع حقیقت این سه جنگ، نه کارزار و مخالفت با عده ای از کثر فهمان و نابخردان و مخالفین اهل بیت بلکه در برابر عین منکر و زشتی هایی بود که رویاروی امام بر حق که خود تندیس «معروف» و به نطق در آورنده قرآن صامت است. صفت آرایبی کرده بودند.

نمونه دیگری از تجسم معروف و منکر را می توان در واقعه عاشورا به عیان مشاهده کرد. و از زبان امام بر حق و تأویل گر معروف که خود تأویل معروف است اینگونه شنید: «انی لم اخرج اشرأولاً بطراً ولا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صلی الله علیه و آله وسلم ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی» (آیتی، ۲۶) یعنی: من از روی ستیز و سرکشی و طغیان و پیروی از هوای نفس قیام ننمودم و نمی خواهم که در زمین فساد کنم و یا به کسی ستم روا دارم بلکه قصد من فقط آن است که

به معروف امر و از منکر (حکومت نا به حق یزید) نهی نمایم و بر اساس سیره و روش جدم (رسول خدا) و پدرم (امیر مؤمنان) رفتار نمایم.

در این نگاه تأویلی است که پسر معاویه به عنوان «منکر زمانه» معرفی می شود که می بایست در برابر او، با بذل جان و از دست دادن هر آنچه که آدمیان به آن عشق می ورزند، ایستادگی و پایمردی نمود. به واقع در واقعه عاشورا بود که معروف و منکر در میدان عمل، رویاروی یکدیگر صف آرایی کرده و خود را به حق طلبان و خردمندان عالم نمایانند و در مقام تأویل معروف و منکر، طرحی نو در انداخته و تعریفی واقعی از آن ارائه دادند.

و در همین راستاست که سرقت و دزدی در مقام تأویل، مفهوم واقعی خود را اینگونه به ما می شناساند: «والسارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا...»: (المائده، ۳۸) «ودستهای مرد و زن دزد را به سزای آنچه انجام داده اند ببرید».

که تأویل «دزد» - بویه دیگر سخن دزد واقعی - کسی خواهد بود که برای ورود به حریم دین از درب آن داخل نگشته و با ناشایستگی رهن دین و آئین مردم گشته است.^۱

که البته حکم خدا در این خصوص کاملاً شفاف و روشن می باشد و آن این است که می بایست دست چنین ناشایستگی از حکومت دینی و رهبری مردم و تصدی امور قطع گردد. سیره امامان معصوم به ویژه حضرت حسین بن علی (ع) نیز در برخورد با این جریانات بر همین اساس توجیه می گردد.

اما جای بسی شگفتی است که فردی چون «ابن تیمیه»^۲ بر خلاف این باور و در مقام توجیه عملکرد فرزند معاویه - که با فرزند علی به ستیزه برخاست - چنین اظهار نظر می کند: «حسین به سبب ایجاد فتنه و شری

^۱ نحن الخزنه والابواب و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقاً: ما (اهل بیت پیامبر) خزانه داران علوم و معارف و درهای ورود به آن می باشیم. که جز از در، هیچ کس به خانه ها وارد نخواهد شد. و هر کس از غیر در وارد شود دزد نامیده می شود. (سید رضی، خ ۱۵۴).

^۲ وی در روز دوشنبه، دهم ربیع الاول سال ۶۶۱ هـ.ق، در خانه و دودمانی از مشایخ فرقه حنبلی در شهر حران از بلاد شام متولد گشت. و در اثر هجوم تاتار و مغولان به شام، در سن ۶ سالگی، به همراه خانواده اش به دمشق گریخت. (کتبی، ۷۴) در آن شهر بود که ابن تیمیه افکار جنجال بر انگیز خود را مطرح و دوست و دشمنانی را گرد خود جمع نمود. لازم به یادآوری است که محمد بن عبدالوهاب که بنیانگذار فرقه وهابیت است در افکار و اندیشه های خویش، بسیار متأثر از ابن تیمیه بوده است برای آشنایی با افکار این دو به کتب کشف الارتیاب تألیف سید محسن امین و نیز منهاج السنه اثر ابن تیمیه مراجعه شود. لازم به یادآوری است که بسیاری از علماء، اعتراضهای جدی به ابن تیمیه داشته و افکار و روشهای ناصحیح او را مورد نکوهش و سرزنش قرار داده اند.

ابن حجر هیثمی مردم را از اینکه متوجه کتب ابن تیمیه شوند بر حذر داشته و چنین می نویسد: «ابن تیمیه از جمله کسانی است که هوای نفس خود را خدای خود کرده و خداوند نیز او را گمراه کرده است.» (هیثمی، ۲۰۳) وی در بخش دیگری از کتاب خود می گوید: «خداوند ابن تیمیه را کور و خوار و گمراه ساخته است و به این مطلب تمام کسانی که فساد احوال و کذب اقوال او را روشن کرده اند تصریح دارند» (همو، ۱۱۴).

بزرگ بر یزید خروج کرد و یزید نمی خواست او را بکشد؛ اما به جهت حفظ ملک و پادشاهی خود مجبور به چنین کاری گشت. بنابراین یزید را نباید مورد لعن و نفرین قرار داد. (ابن تیمیه، ۲۰۷ و ابن تیمیه، منهای السنه، ۲/۲۵۲)

پرواضح است که این اعتقاد خود به واقع نهی از معروف و امر به پذیرش منکر است که قرآن کریم از مروّجین چنین پنداری، اینگونه سخن به میان آورده است:

«المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض يأمرون بالمنكر وينهون عن المعروف و يقبضون ايديهم نسوا الله فَنَسِيهِم ان المنافقين هم الفاسقون» (التوبه، ۶۷) یعنی: «مردان و زنان منافق بعضی از [جنس] بعضی دیگرند. به کار ناپسند فرمان می دهند و از کارهای نیک باز می دارند و دستهای خود را [از انفاق] می بندند. خدا را فراموش کردند و خدا [نیز] آنان را فراموش کرد. به یقین منافقان همان بیرون روندگان [از دایره ایمان] هستند». مخالفت معاویه با امیر مؤمنان و گفتار بحث بر انگیز میان او و ابن عباس نیز در همین راستا و مؤید سخنان پیشین است:

انّ معاويه قال لابن عباس: انا كتبنا في الآفاق نهى عن ذكر مناقب عليّ فكُفّ لسانك عنها قال: افتنها عن قراءه القرآن؟ قال: لا قال: افتنها عن تأويله؟ قال: نعم قال: أفنقراه ولا نسأل؟ قال: سل عن غير اهل بيتك قال: أنّه منزل عليهم افنسل غيرهم؟ اتنها ان نعبدا الله عزوجل فاذا تُهلك الامّة: (عاملی، ۱۳)

«معاویه به ابن عباس گفت: ما به سراسر قلمرو تحت فرمان خود نامه نوشته ایم و مردم را از ذکر مناقب و فضائل علی برحذر داشته ایم. پس تو نیز زبانت را از ذکر فضائل او بازدار. ابن عباس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن نهی می کنی؟ معاویه پاسخ داد: خیر! ابن عباس گفت: آیا از تأویل قرآن ما را نهی می نمایی؟ گفت: آری! ابن عباس ادامه داد: آیا آنرا فقط بخوانیم اما از تأویلش پرسش نکنیم؟ معاویه گفت: از غیر اهل بیت پرسش نما! ابن عباس گفت: آیا در حالی که این کتاب بر آنها نازل شده است سؤالات خود را از غیر

ابوبکر تقی الدین حصنی دمشقی در کتاب «دفع الشبهه عن الرسول والرساله» چنین نوشته است: من در گفته های این فرد خبیث که در قلبش مرض گمراهی رخنه کرده است تأمل نمودم؛ او کسی است که برای فتنه انگیزی به دنبال متشابهات قرآن و سنت رفته و عده ای از عوام از او تبعیت کرده اند و نیز برخی از غیر عوام که خداوند هلاکت آنها را اراده کرده است (حصنی، ۸۳). ابن حجر عسقلانی نیز که از علماء معروف اهل سنت است می گوید: برخی از علماء او (ابن تیمیه) را به زندقه و کفر و برخی وی را به نفاق محکوم کرده اند. زیرا درباره علی (ع) سخنانی - به ناروا - بیان داشته است. مانند اینکه علی (ع) برای ریاست جنگید؛ نه برای دیانت (عسقلانی، ۲/۷۱)

او علی (ع) را در چندین مورد به خطا و مخالفت با نص کتاب محکوم کرده است و اینچنین نفاق خویش را محرز ساخته است زیرا از سخنان گوهر بار رسول خداست که فرمود: «یاعلی لا یبغضک الا منافق»: ای علی کسی جز منافق با تو دشمنی نخواهد کرد. (همو، ۱/۱۵۵)

ایشان جویا شویم؟ [ای معاویه] آیا تو ما را از عبادت خدا نهی می کنی؟ که اگر چنین کنی [این را بدان که] امت [اسلامی] را به هلاکت خواهی افکند»

به واقع این مخالفت معاویه، نه مخالفت با شخص علی (ع) است، بلکه مخالفت و دشمنی با تندیس معروف و وادار ساختن دیگران به تبعیت از خود- که عین منکر است- صورت پذیرفته است.^۱ همانطور که مخالفین اهل بیت (ع) مردم را از یک سو، از گرویدن به ایشان منع می ساختند. و از سویی دیگر با تهدید و تطمیع و نیرنگ و فریب، آنها را به خود متمایل می نمودند؛ این شیوه اتخاذی نیز توسط اهل بیت رسول خدا(ص) - والبتة نه با تهدید و تطمیع و نیرنگ و فریب، بلکه با روشی مبتنی بر حکمت و خرد گرایی و سوق دادن مردم به سوی معنویت و ارزشهای اخلاقی- همواره پیگیری شده است. و به واقع این نبرد و ستیز میان معروف و منکر در طول تاریخ اسلام وجود داشته است.

و اما در این بخش پایانی از سخن و پیش از نتیجه گیری از مباحث مطرح شده و به منظور تکمیل بحث، ابتداء کلام خود را با گفتاری گهر بار از امام کاظم (ع) که به واقع فصل الخطاب این نوشتار می باشد و در مقام ارائه تعریفی واقعی و تصویری کامل و شفاف از «معروف و منکر» بیان شده است. (تأویله مع تنزیله) پی می گیریم و پس از آن با برجسته کردن یکی از آیات قرآن که از جمله آیاتی است که تأویل آن هنوز فرا نرسیده است و در قیامت محقق خواهد گشت (تأویله بعد تنزیله) فرجام و عاقبت امامان بر حق و ائمه و پیشوایان جور و فساد و پیروان هر دو را به نظاره خواهیم نشست!

«عن الکاظم (ع) فی قوله تعالی: «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن» (الاعراف، ۳۳) قال: القرآن له ظهر و بطن فجميع ما حرم الله فی الكتاب هو الظاهر و الباطن من ذلك ائمه الجور و جميع ما احل الله فی الكتاب هو الظاهر و الباطن من ذلك ائمه الحق»: (عیاشی، ۱۶/۲ و صفار، ۵۳)

«از امام کاظم (ع) روایت شده است که آن حضرت درباره آیه (بگو: پروردگرم تنها کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهانش را حرام کرده است). چنین فرمود: قرآن ظهر و بطنی دارد و تمام آنچه را که خداوند در کتاب خود حرام دانسته ظاهری است [که باید از آن بر حذر بود و پرهیز نمود] و مقصود از باطن [در این بخش از آیات] امامان و پیشوایان جور و فسادند] که در کلام خدا، تمایل به آنها و اظهار ارادت و مودت به ایشان حرام بر شمرده شده است. [

^۱ - برای شناخت چهره واقعی معاویه بن ابی سفیان به کتاب «البدایه و النهایه ابن کثیر، ج ۸ ص ۱۲۰ الی ۱۴۷ چاپ دارالکتب لبنان مراجعه فرمائید.

و در مقابل تمام آنچه را که خداوند در کتابش حلال دانسته ظاهری است [که باید به آن پایبند گشت] و منظور از باطن [در این قسم از آیات] همانا ائمه و پیشوایان بر حقند [که اظهار مودت و اطاعت از آنان واجب می باشد].^۱

و اما فرجام و سرانجام امامان بر حق و ائمه و پیشوایان باطل و هر آنکس که از این دو گروه پیروی و تبعیت کرده است، اینگونه در آیه شریفه ذیل به تصویر کشیده شده است: «یوم ندعو کل أناس با مامهم» (الاسرا، ۷۱): روزی که هر گروهی از مردم را با امامشان بخوانیم که البته امامان بر حق، پیروان راستین خود را به اذن الهی به سوی بهشت رهنمون خواهند شد. و در مقابل امامان و پیشوایان باطل، هم خود در آتشند و هم تابعین خویش را به جرم تبعیت از خود به سوی آتش سوق می دهند: «وجعلناهم ائمه یدعون الی النار و یوم القیامه لاینصرون» (القصص، ۴۱): «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش فرا می خوانند و روز قیامت یاری نمی شوند».

و این است عاقبت پر شکوه و عزت مند تبعیت از امامان بر حق که به حق، تأویل معروفند و نگون ساری و ذلت امامان باطل که تأویل واقعی منکر به روز رستاخیز خواهند بود.

^۱ - در خصوص اظهار مودت و مهرورزی به اهل بیت و خاندان رسالت، همین بس که به گفتار تنی چند از بزرگان اهل سنت اشاره کنیم. جار الله زمخشری در تفسیر «کشاف»، حدیثی را نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند. حدیث مزبور به روشنی مقام آل محمد و اهمیت محبت و دوست داشتن آنها را بیان می دارد. که در این مقام به بخشی از ترجمه آن حدیث شریف اکتفا می کنیم.

رسول خدا فرمود: هر کس با محبت آل محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است. در حالی که گناهانش بخشوده و فرشته مرگ او را به بهشت بشارت می دهد. و خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار خواهد داد. و اما هر کس که با بغض آل محمد بمیرد، کافر از دنیا رفته و رانده و بوی خوش بهشت را استشمام نخواهد کرد و در روز قیامت در حالی محشور خواهد شد که بر پیشانی او چنین نوشته شده: او از رحمت خدا ناامید است. (زمخشری، ۲۱۹/۴ و ۲۲۰ / قرطبی، ۳/۱۶)

سیوطی نیز در «الدر المنثور» به سند خود چنین آورده است: هنگامی که علی بن الحسین (ع) را به اسارت آوردند و بر در دروازه دمشق نگه داشتند مردی از اهل شام گفت: «الحمد لله الذی قتلکم و استأصلکم»: خدا را شکر که شما را کشت و ریشه کن ساخت! علی بن الحسین (ع) فرمود: ای مرد! آیا قرآن را خوانده ای؟ گفت: آری! فرمود: سوره های «حامیم» را خوانده ای؟ گفت: خیر فرمود: آیا این آیه را خوانده ای که خداوند متعال فرمود: «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی»! آن مرد گفت: آیا شما همانهایی هستید که در این آیه به آنها اشاره شده؟ فرمود: آری! (سیوطی، ۷/۶)

در این خصوص حاکم حسکانی هم در شواهد التنزیل به نقل از پیامبر اکرم (ص) به حدیثی اشاره دارد که به ذکر گزیده ای از آن قناعت می کنیم: اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال و سپس هزار سال و بدنبال آن هزار سال دیگر عبادت کند. اما محبت ما را نداشته باشد، خداوند او را به صورت در آتش خواهد افکند. [رسول خدا پس از آن آیه را تلاوت کرد]: قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی (حسکانی، ۲۰۳/۲)

رسول خدا فرمودند: کسی ما را دشمن نمی دارد و به ما حسادت نمی ورزد مگر آنکه روز قیامت با تازیانه ای از آتش به دوزخ برده می شود. همو، ۲۱۵.

نتیجه گیری

امر به معروف به واقع تجسم و تبلور عینی « تولی » و نشانه فطرت بیدار حق جویان و حق طلبان است و نهی از منکر، برائت و بیزاری جستن از ظهور جریانات مخالف با خط و مشی امامت می باشد.

هر چند در قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین (ع) دهها و صدها مصداق برای معروف و منکر بیان شده است؛ اما آنچه در این میان، بیش از دیگر مصداق رخ می نماید، تأکید قرآن کریم بر شناخت و تأیید و یاری رساندن به مصداق اتمّ و اکمل معروف می باشد که با وجودش، امکان تحقق دیگر معروفها فراهم خواهد آمد. و آن معروف به واقع شناخت امامان بر حق و پذیرش ولایت مطلقه ایشان - و در عصر حاضر تلاش به منظور رفع موانع برای ظهور آخرین فرد از آن خاندان مطهر - است!

و در مقابل نماد و تندیس منکر - که دیگر منکرات، زائیده حضور و بروز به ناحق او در تصدی امور و پیدایش جریانات فکری بوجود آمده و تشکل یافته در تاریخ اسلام بوده است - به واقع حکومتهای مخالف با خط رهبری دینی می باشد.

که از جمله این حکومتها، می توان به حکومت نا به حق معاویه و فرزندش یزید و دیگر خلفای بنی امیه و بنی عباس اشاره کرد.

پیامد و آثار اعتقاد به چنین گفتاری، پذیرش حقانیت امامان معصوم (ع) و انکار چنین باوری، به واقع انکار حقیقتی است که خدای متعال، پیروی از آنها را اینگونه بر بندگان خود واجب دانسته است:

«یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» (النساء، ۵۹)

بنابراین نامشروع بودن ظهور و بروز چنین جریانات فکری و سیاسی مخالف با خط و مشی امامت، به وضوح آشکار و روشن خواهد بود. و اما پیامد چنین نامشروعیتی عبارت است از انکار همه خوبی ها و مهر تأیید زدن بر همه ناملایمات و مشکلات و موانع پیش رو! و این است تأویل اعظم و حقیقت معروف و منکر!

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آیتی، محمد ابراهیم، بررسی تاریخ عاشورا، نشر صدوق، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۷۲ ش.
- ۳- ابن ابی یعقوب، احمد، تاریخ یعقوبی، ترجمه ی محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۱ ش.
- ۴- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، رأس الحسین، دار الکتب العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق.
- ۵- همو، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه و القدریه، دارالفکر، مصر، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ق.
- ۶- تهرانی، آغا بزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعه، مؤسسه اسماعیلیان، قم، بی تا.
- ۷- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمد باقر محمودی، مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق، ۱۹۹۰ م.
- ۸- حسینی استرآبادی، سید شرف الدین، تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، تصحیح: حسین استاد ولی، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۹- حسینی بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۰- حصنی دمشقی، ابوبکر تقی الدین، دفع الشبه عن الرسول و الرساله، دارلقلم، دمشق، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۱- حویزی، علی بن جمعه عروسی، تفسیر نور الثقلین، مطبعه العلمیه، قم، چاپ دوم، بی تا.
- ۱۲- زمخشری، جارالله محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل، منشورات البلاغه، بی تا.
- ۱۳- سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، بی تا.
- ۱۴- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.
- ۱۵- صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات الکبری، تحقیق: میرزا محسن کوچه باقی، مؤسسه اعلمی، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ۱۶- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م.
- ۱۷- طبرسی، امین الدین ابوعلی فضل بن الحسین، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

- ١٨- عاملى، ابوالحسن ابن محمد طاهر، مرآة الانوار و مشكاة و الاسرار، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، لبنان، چاپ اول، ١٤١٩ ق/ ١٩٩٩ م.
- ١٩- عسقلانى، احمد بن على بن حجر، الدرر الكامنه فى اعيان المأه الثامنه، دارالكتب الحديثه، مصر، بى تا.
- ٢٠- عياشى سمرقندى، محمد بن مسعود، تفسير عياشى، مكتبه العلميه الاسلاميه، تهران، بى تا.
- ٢١- قرطبى، ابوعبدالله محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، ١٤٠٥ ق/ ١٩٨٥ م.
- ٢٢- قمى، على بن ابراهيم، تفسير قمى، دارالكتاب للطباعه و النشر، قم، چاپ سوم.
- ٢٣- كتبى، محمد شاکر، فوات الوفيات، دار الثقافه، بيروت، بى تا.
- ٢٤- كلينى، ابو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق، اصول كافى، تصحيح على اكبر غفارى، ترجمه و شرح محمد باقر كمره اى، انتشارات اسلاميه، چاپ نهم، ١٣٧٩ ش.
- ٢٥- لاهيجى، بهاءالدين محمد شيخ على، تفسير لاهيجى، مؤسسه مطبوعاتى، تهران، ١٣٦٣ ش.
- ٢٦- مجلسى، محمدباقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، مؤسسه الوفاء، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ١٤٠٣ ق/ ١٩٨٣ م.
- ٢٧- نجاشى، ابوالعباس احمد بن على بن احمد، رجال نجاشى، تحقيق: سيد موسى شيبيرى زنجانى، مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ چهارم ١٤١٣ ق.
- ٢٨- هيثمى، ابن حجر، الفتاوى الحديثيه، دارالقلم، دمشق، ١٤٠٧ ق.